

مشرو و طه ای در شاعر



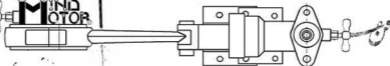
مشرو و طگی

مشرو و طه ای در شاعر

محمد مهدی نجفی

محمد

MIND  
MOTOR



### نشر الکترونیک MindMotor

نام اثر: مشروطگی

مؤلف: محمد مهدی نجفی

تصویرگر: مجتبی حق جو

صفحه آرا: سهیل هادیان دهکردی

چاپ اول: نشریه دانشجویی زغال / شماره ۵ / پاییز ۸۵

چاپ دوم: نشر الکترونیک MindMotor / تابستان ۸۶

شرط شما برای مشروطه شدن چیست؟

آیا می پذیرید؟

یا پذیرای دلدزیرید؟

روزی شیخ رضای کرمانی همراه شیخ تنگ  
تفنگان میروند به شکار پلنگ و از قرار معلوم  
شاه شهیدان نیز در شکارگاه بی نخچیر بوده  
اند که ناگهان نخ گیر میکنند به پای شیخ رضا  
و شیخ تفنگان تفانده میشوند به شاه و خدا  
بیمارزد شاهکار این دست و پا چلفتی را

هر چه دق الباب کردم کسی نبود،  
گویا همه رفته بودند، ما هم رفتیم  
اما رفتن آنها کجا و رفتن ما کجا،  
تفاوت از زمین تا آسمان است.



ما همچنان پذیراییم  
مشروط به اینکه شر شما کم  
آیا شرط می گذارید؟  
آیا سه ترم مشروطی مرا جواب می دهید؟  
شرط شما شر نیست؟

شاعران زیادی آمدند که نه شیخ بودند و نه امثالهم، بلکه بسیار مفتی  
بودند و نظریات بودند. این مطربها پا در کنش همه کردند و از آنجا  
بود که پا در کنش کنش شد یکی از رسومات حکومتی و زبان زیادی و  
سپس زنان زیادی که قتلشان خواهد رفت گرفتار این رسوم شدند که  
عوارض نافر جامی دارد و خدا رحم کند عوارض شهرداری را

ما خرابیم  
چو صفر اندر حسایم  
چو صید اندر طنایم  
جهان را برده آب و ما به خوابیم  
شد عالم غرق خون، مست شرابیم  
همه بدخواه خود از شیخ و شاییم



چه کسی حرف می زند؟  
اول از همه مشروطیت باشیید  
سپس به تماشا می رویم  
باغ وحش های زیادی ساخته اند  
که مخصوص حیوانات است  
وحشی ها یک طرف  
اهلی ها طرف دیگر

سپس بعد از آنکه ملت در ملا عام ملات مغزش را آخ کرد و نف کرد و مگر شکست  
بناها خواستند دیوار چین بزنند که ملات کم آوردند و رفتند تا از تبریز تبر بیاورند  
که راهزنان زدن کاروان را و ملا ماندند بود بادیاری که نه ملات داشت نه مثل قوم  
نوط به هر چیزی راضی می شد که بتواند مشکلات را با جرقیل برسد و در چه حلاج ها  
که بردارند. پس از آن زمان که دیگر فرصت نماند و ملا عام شد بار خاص شاه دربار  
در باره این امر برآشفقت و گفت: هیبتان من الله و علامیم برسان شد که می خواهد از  
آسمان باران بگیرد و وقتی باران گرفت قلب همه گرفت و این یک حیل بود که والله  
خیر الماکرین و خدا رحم کند مگر شوندگان را

انقلاب از قلب می آید، قلب یعنی تقلب  
تقلب یعنی قریبه الی الله  
و همه این ها در کلمه انقلاب مغلوب شده اند،  
غلبه انقلاب از اینجا ناشی شده است.



ای بلند پایگان و پایه داران!  
 ای در تقلائی تنقلات و شیرینی!  
 ای مخمل سبز شما در خیال ها!  
 ای مخپله تان نیرومندتر از ما!  
 ای نیروی بیکران بدون مرز!  
 ای در همه جا صحبت از شما!  
 ای محسوسان در احساسات!  
 ای احساسیان احساس گش!  
 ای در ملاء عام ملات انسانها!  
 ای ساعقه های در رعد و برق!  
 ای مشروطوکان بدون شرط!  
 ای شرط گذاران مشروطیت!  
 ای طلبکاران بشریت پیشگان!  
 ای مضحکان مضحکه کن!  
 کیستید ای هان کیستید هان؟



دعاوار سر چه بود که در مملکت بسی فتنه افتاده بود و همه همچو سروان  
 ای جمع بر اطراف ساختمانی که شاید شمع بود و همه میخواندند منطق  
 الفظیر را که از طیاره و طیور سخنان برآمد و همه جار با توپ بستند به  
 چوگان خم ابروی بار و همه جار تیره و شخصی نمیدید شخص دیگر  
 را چه به منظور نیک و چه بد و خنار خم کند این همه  
 چوگان باز زار و نزار و گرده و غبار خورده را

قلبی که درد نمی کند دستمال می خواهد  
 چون قضیهی قلب فرق می کند بسا دیگر  
 اغذیهها و ما در این مسئله باید به شدت با  
 شدت عمل کنیم و اعمال هر یک از ما  
 نشان از دیگری است که مشروط است  
 به سخاوت و گذشت و مردانگی

آیا ما می دانیم چه کسی پشت خط است؟  
 یا خطی که پشت خطوط است، مخفی است؟  
 در شمارش خطوط، چشم خط می کند ولی  
 خطای باسره کجا و خطای فاهمه کجا؟  
 ما از چه کسی واهمه داریم که سر در خطایم؟  
 خطای ما چه ربطی به فاصله دارد؟  
 حالا شیر می خواهی یا خط؟  
 سریع انتخاب کن وگرنه انتخابات می کنیم  
 یا شریعت سر فیه خوابت می کنیم می خواهی؟



ما از کدام طرف نباید میرفتیم که راهمان به هم  
 گره نخورد! راه ما خط نیست، شیری است که  
 روی یک خط راه می رود و اما راه شما خطی است  
 که روی یک شیر راه می رود  
 حالا از کدام راه میشود زودتر به تر کستان  
 رسید؟ راهی که مادر آیم یا راهی که ششادر  
 آئید سریع جواب دهید وگرنه جوابشان میکنم و  
 خنار خم کند بندگان را که من جواب کردم

انقلاب از قلاب می آید  
 قلاب یعنی ماهگیری یعنی تقلا  
 کسی که قلاب می اندازد تقلا می کند  
 کسی که به قلاب می افتد تقلا می کند  
 تقلا یعنی قلابک

آب زده ایم راه را که نگار بوسد با اسب شاخدار؟  
 طلاق ما را تاق کند و اتاق ما را فرو ریزد؟  
 ما ساده تر از این حرف هاییم که فریب بخوریم

شیخ از محضر ما فرار نکن ما حاضر به یراقیم و چراغ  
 ما روشن شهادت است مگر نه این است که پسر ما می  
 فرماید فرموده های پسر را گوش دهید تا رستگار  
 شوید. حالا در این برهوت چه میتوان کرده به جز تحمل  
 اما ای شیخ از روزی که ما با تمام وجود از موجودیت  
 افتاده ایم، وجود شما دو چندان ما را احاطه فرموده  
 که ما شمس را احاطه کرده ایم و ما را در زمره  
 اصحاب حق نباشیم که خدا رحم کند بنده گانی که  
 اصحاب نباشند شیخ ما را

این تکه الاسلام ها از شکم چه کسی سقط شده اند  
 که در شکم ما جان نمی شوند؟ خدا یا ما  
 چه گناهی کرده ایم که شکم ما نمی  
 فهمد از دست شکم این ها چه  
 بخورد که روی دلش نماند؟ ما  
 هم مسلمانیم شاید هم نباشیم،  
 اما اسلام را که نخورده ایم!  
 به دیوبند مردم شنیده ایم؟



اعضای محترم! امکانات! کائنات!

من در وجود شما چیزی دیده ام که در هیچ کجا ندیده ام  
 آیا درست دیده ام یا شک دارم؟  
 بنی آدم اعضای هم نیستند  
 بلکه اضلاع همنند

زمانی که همه پای حکم را امضا کردند  
 مانند تنها یک اثر انگشت که باید بلامانع از  
 شخص شخیص می گرفتیم تا همه باور  
 کنند زمانی که اینجانب در بستر مرگ  
 افتادم کسی دروغ به ناف من نپسندد  
 همانگونه که به ناف خبیلی هابستند و فتنه  
 از همین بستن آغاز شد و خدا رحم کند  
 آغاز کننده فتنه را



یک مثلث زمانی مثلث است که سه  
 ضلع داشته باشد و هر یک از این  
 اضلاع در نمودن روح مثلث مهمند  
 و مهتر مثلث قائم الزاویه است که  
 طبق قضیه حمار نزدیک ترین راه به  
 دموکراسی است و اما در استراتژیک  
 دفاعی آن را حمله گاز انبری می  
 نامند که با انبردست رابطه مستقیم  
 دارد و در هر کودتا از این انبردست  
 ها استفاده می کنند اما مشروعبت  
 مشروطه انبردست نمی خواهد

شخصی کلاهش را گرفته بسود و در آن آب  
 میخورد که ناگهان صدایی به گوشش رسید، بی  
 صدا را گرفت و رفت. دید معجز را به توپ بسته  
 اند و مردم فوج فوج پایه گریسی ها را نگاه داشته  
 اند تا مادام فرزند تاحلی از شکم ملت بر آن هانکیه  
 بزند که در آن صورت همه بسج میشود و پایگاه  
 دشمن را آنچنان در هم می کوبند که هیچ فرزند  
 ملتی هوس فرزند ملت بودن نکند و برود دنبال پدر  
 و مادر ملت که آن ها از او بییاورد و خدا رحم کند  
 به کسی که در میاورد پدر و مادرش را

چرا بعضی ها سرشان را بزرگ تر از آنچه  
 هست نشان می دهند؟  
 آیا صرفا کار کرد کلاه این است؟  
 پس وقتی سر من کلاه می گذارند در واقع  
 مرا بزرگ تر از آنچه هستم نشان داده اند،  
 اینطور نیست؟  
 اگر اینطور نیست چه طوری است که همه  
 از کلاه خوشنودند؟  
 حتا الف کلاه دار متشخص تر است تا  
 بدون کلاه  
 آیا ما بدون کلاه بدبختیم  
 پس کلاه تو کو؟  
 ما در کلاه حیرانیم؟  
 نه، ما کلا حیرانیم!



حکایت از کجا آب می  
 خورد که همه از این  
 چشمه آب میخوردند و هیچ  
 کس سیراب نیست؟ یا معجزه  
 ای در کار است یا این چشمه،  
 چشمه نیست بلکه نر چشمه است.  
 در مقابل چنین چشمه ای باید سکوت  
 اختیار کرد و چیزی نگفت که مبادا به  
 ذات کسی بر بخورد.

CABINET-PORTRAIT

ای مجاهدین در سبیل!  
 ای جنگجویان با سبیل!  
 ای سبیل های پاینده!  
 ای تفنگ های تان دسته  
 ای چخماق های بی چماق!  
 ای قلچماق های مثل فیل!  
 ای افسون زدگان الفسانه!  
 ای معابد جفا زنبیل!  
 ای جنیان پری کردار!  
 ای دست های عزرا بیل!  
 دست از سر ما بردارید  
 بگوئید هو الجبیل  
 تا قاتله بلکه بخواید  
 صلوات بفرستید!



مردان زیادی در قاتله بودند و زنان زیادی که شبنامه ها از سبیل  
 و اجبتر و از حجاب محفیت و تمام رئیس الرئسا سبیل به دندان که چه قیامتی  
 است و این مرده را چه آمده که دم آورده اند و تفنگ و دسته بیل را یکی  
 میدادند که خواهر و مادر ما را یکی کنند و خدا رحم کند کسی را که یکی میکنند  
 خواهر و مادرش را  
 چقدر بگویم این مملکت را به باد ندهید ما این  
 سبیل ها را از زن همسایه نخریده ایم، ارث  
 پدرمان است، حالا یک مشت پدر سوخته،  
 پدر ما را بسوزانند و روغن اش را بمالند به  
 سبیل هایشان ما مگر مرده ایم که مملکت را  
 هراج و تاراج کنند و تاج شاهی بشود عاج  
 فیل؟ فیل این جماعت یاد هندوستان کرده با  
 شاید هندوستان شان یاد فیل ما را کرده و  
 سیواری خواهند، کور خوانده اند!

نذر نظارت کرده ام یک عدد ناظر مقرون به صرفه تر است امر حاضر

اما باید سر در گریبان پنهان کرد  
 تا بگذرد خطر از سر خاطر  
 بدان که بدون اسب و گوسفند  
 این مزرعه نمی شود به کشت و کار قادر  
 رفیقا از دو شغل سخت بهره یز  
 یکی شاهی و دیگر کار شاطر  
 که شاطر در تنور افتد بمیرد  
 و شاهی باشد کار قاطر



ما از خیلی از جهات  
 می دانیم هر آنچه را که  
 می دانیم و نمی دانیم از  
 خیلی از جهات آنچه را  
 که می دانیم، در واقع ما  
 در یک لحظه دو آنیم،  
 یک آن دانا و یک آن  
 نادان و تا سال ها بعد  
 هم چنین خواهد بود اما  
 مبادا تصور کنید در  
 صلاحیت نیستیم که  
 هستیم در عین حال

در انتظار عمومی با چنین وجهه ای نه چندان  
 و نه چندان تر عدم مشروعیت که بالاخره  
 همه چیز با یک مشروعیت در هم میشود و  
 از ما بیشتران زیادی منتظرند که بیسینه  
 چگونه میتوانند بچسبند به مشروعیت و  
 خدا رحم کند این چنین چسبندگان را



اگر از شما پرسند شما هم جواب میدهی؟ پس  
 چطور جوابت بدهم، کدام ابوالبشری در سال قمری  
 دنبال ماه خورشیدی میگردد که نهاداراهش را گم  
 کند و تاریخ تولدش را پس از آن چه منظور از حضور  
 ذهن شما دور شده ام و خودم را از ساندن ام جانی که  
 تنها فقط خودم با خودم بنشینم و حرف های زیادی  
 بزنم و ندانم آخر شما را یا کالاسکه میسرنند یا به  
 زور و خدارحم کذب زور بردگان را

ای زن بزن شلیک نهایی را با قدرت  
 چند اسب بخار و مبادا به دلت نگرانی  
 بیاید که مبادا از اسب پترسم اسب  
 اصلا ترس ندارد، چه بسا کیف زیادی  
 که می سبری که از دو چرخه نمی سبری،  
 پس با قدرت چند اسب بخار شلیک  
 کن و مبادا پترسی از شلیک این اسب  
 پاکره بمانی یا بر عکس حامله شوی  
 که بخار می شوی پس از کنار بخاری  
 چم نخور و آلا شلیک می کنم ای زن  
 بزن سرمه ها و رژ لب را که قرار مهمی  
 داری، مشروطیت منتظر تو دارد  
 کرسی های مجلس را می شمرد

من زنم یا زن من است؟ من در  
 بین زن و من، مابینم و مابین  
 شما هیچ دخالتی ندارم به جز  
 حق دخالت، پین ای طرفین بی  
 طرف و بر طرف، هوای سرا از  
 هر طرف داشته باشید تا در  
 هوای شما عطر دلاویز گل ها  
 بایونه و سدر بیچد، مبادا بی  
 دلیل دلالت کنید بر عدم من  
 که زن می شوم



میلاد

این روزها در آن زمانه که ما را با توپ به توپخانه بستند و به جای ناسترا، فحش عیظ دادند و ما را با غنظت تمام در غیض و غضب غوطه دادند، چه کسی به صدای ما رقصیدن آغازید که خدا را برحم بیاورد و بریند گانش را

تلقی ما از روزنامه بیشتر روزانه است یا نامه؟ یا شاید هر دو؟

شما نامه های تان را هر روز می خوانید یا روزنامه های تان را هر چند وقت یک بار مرور می کنید؟ گرایش شما بیشتر به کدام سمت و سو است اگر تمایل شما به روزانه است شما یک مشروطه خواه نمونه اید و اگر بیشتر به نامه تمایل دارید، شما یک فرد مستبد و ضد مشروطه هستید که حتی نمی تواند شرط معدل بیاورد



با احتساب اینکه شما می توانید دو یکی از روزنامه های پایتخت مطلب عرضه کنید، بی عرضه اید اگر ضمن این کار خودتان را کنار بکشید از عرصه، شما باید عرصه را بر همه تنگ و همه را مجبور به همکاری نمایند تا شاید کاری از کار پیش برود و مجبور نباشید به جای پیش رفتن برسه بزنید. این کارها از شما می آید پس بیاوید و در عین حال!

ایا فدای کسی شده اید؟

ایا فدای خودتان را ترجیح داده اید؟  
وقتی فدای کسی می شوید مواظب عینک تان باشید  
مبادا زمین بخورید، که فدا نشده اید  
بلکه دیگران فدا شده اند  
اگر فدای خودتان را ترجیح می دهید  
مبادا فراموشی بگیریید  
این توصیه های یک عاشق پیشه است  
مبادا جدی نگیریید!



روزی که سر از گور بسر آورم،  
هستم. من تنها برای شما باقی خواهم  
را گم کنید که حادثه موعود در نقطه  
ادامه دهد راهش را و پس از آن

ای سردار! سرت بالای دار چه کسی رفته است! دست از  
سر من بردار و مرا با سر خود تنها بگذار که مبادا امتان  
چنین کتخه هایی به من لقب بدهند و شیخ بشی نخورده را  
برایم حلوا حلوا در هر دهنی بیندازند و خودشان را به  
قبای پشم شتری من بمالند که دست بردارم از این کینه  
شتری و همه را به حال خودشان و نشان کنم و خودم بمانم  
و خودم بایک دار قالی و زنانگی پیشه کنم و دست از  
دستار بردارم و مترسرم از سردار که چه شود که کدام  
خدا را خوش بیاید که کدام بنده را خوش بیاید. آب ما که  
از سرمان گذشت خدا رحم کند بند گانش را

دیگر بهرام گور نیستم. که بهرام شما، هموطنان عزیز  
ماند و به جز شما هیچ گوری نخواهم گرفت. مبادا گورم  
خفه شود و فرزند خلف گورستان پماند بدون نسلی که  
دشمن شماها را بفریید و سرتان را در گورتان ببرد

بعد از چندین و چند سال که سلاک همه گیر شد و صورت  
 همه پر چاله شد، مردم به فکر افتادند چاره های مملکت را پس  
 کنند و شلوار رژه بپوشند و کپه بر معرض دیدگان همه  
 مریض بشوند که شاید فرجی از هر چه بومرج حاصله برسد  
 به داد قافله و قائله بخوابد و همه ترس از این داشتند که  
 میادا قائله بر عکس بخوابد و خوابید و قافله واماند، و خدا  
 رحم کند این قائله را و این قافله را

اگر در شمع تولد شما یک  
 بسمب باشد آیا باز هم ترجیح  
 می دهید کسی تولد شما را به  
 یاد داشته باشد؟ آیا امکان  
 دارد شخصی مثل جناب گوزو  
 سرود پشت رول و رانندگی  
 کند؟ نه که هر گز پس چرا  
 دعوی دعوا داری؟ با زن من  
 چه کار داری؟ نکند ناموس  
 نداری یا شاید داری اما بیکاری  
 به هر حال تو را به خدا گورت  
 را گم کن و گرنه برای تولد  
 یک بسمب ساعتی کادو  
 می بیچم

ما راه خودمان را یافته ایم، زنجیر  
 خودمان را بافته ایم پشت کوه  
 انداخته ایم، شاه رفته با صدای آه و  
 ناله، برمی گردد با صدای زبانه، می  
 آوزد آه و ناله برای مسلمانان همه جا  
 بی شمس، کف دستمان را که می  
 بینیم، روی دستمان خورده است و  
 دروغ از بویی که شام ما را خیر  
 کند، ما نباید جور دیگر می کردیم  
 که جور در بیاید



Handwritten signature or mark in the bottom right corner of the illustration area.